



میا و موزی

داستانی از مهربانی

توسط شوتا بالا
تصویرگری ساهانا بالا



در یک شهر بزرگ، دختری به نام میا زندگی می کرد. میا عاشق بازی، رقصیدن و آواز خواندن بود. همه محله میا را به دلیل نگرش بشاش نسبت به مردم دوست داشتند. میا با خوشحالی به مردم سلام می کرد و آنها با پوزخندی که روی صورتشان بود از او استقبال می کردند.



یک روز، میا با یک فنجان پلاستیکی آب و یک کیسه چیپس در دستانش در پارک قدم می زد. وقتی کارش تمام شد، آنها را به جای سطل بازیافت روی زمین انداخت. یکی از دوستان میا، امیلی، اعمال او را دید و از دیدن زباله های او بسیار متعجب شد.

او به میا نزدیک شد و پرسید: "چرا زباله ها را روی چمن انداختی؟"

میا پاسخ داد: "هیچ سطل زباله در آن نزدیکی نبود، بنابراین من آن را آنجا انداختم."

"تو هنوز نباید این کار را بکنی، میا. برای محیط زیست بد است." گفت امیلی

"این فقط دو تکه زباله بود." میا خاطرنشان کرد.

"آیا این کار را در خانه خود انجام می دهید؟ دو سطل آشغال باقی می گذاریم؟"

به این فکر کن میا، می دانم که به زودی تصمیم درستی خواهی گرفت.

امیلی سپس شروع به بازگشت به خانه اش کرد و میا شروع به فکر کردن در مورد کاری کرد که او انجام می داد.



آن شب، میا عجیب ترین خوابی را که دیده بود دید. در خواب، گاوی به نام موزی به میا نزدیک شد.

موزی خودش را معرفی کرد: «سلام میا! من موزی هستم. نباش

ترسید! باید در مورد اتفاقی که در پارک افتاده با شما صحبت کنم.»

میا پرسید: "چرا یک تکه زباله کوچک اینقدر نگران کننده است؟"

"کاری که شما انجام دادید برای محیط زیست بد است. با من و ما بیا

به مکانهای مختلف می‌روند و می‌بینند که در مورد زباله‌ها چه احساسی دارند.»

میا موافقت کرد و آنها شروع به قدم زدن در یک مسیر کردند.



هنگامی که آنها در جنگل قدم می زدند، میا یک قو غمگین سخنگو را دید که در یک برکه شنا می کرد.

میا از او پرسید: "چی شده خانم سوان؟"

قو پاسخ داد: "در حوضچه ای که در آن غذا می خورم و شنا می کنم زباله های زیادی وجود دارد. بسیاری از ما به خاطر زباله ها گرسنه مانده ایم. واقعاً ای کاش مردم از زباله ریختن دست بردارند و شروع به کمک به محیط زیست کنند.

بسیاری از موجودات در مقایسه با اکنون زنده و شاد خواهند بود.»

میا از دیدن قو بیچاره و شنیدن داستان غم انگیزش بسیار ناراحت شد.



به زودی، موزی و میا به داخل جنگل، جایی که مسیر منتهی می شد، قدم زدند و درختی بسیار ضعیف با شاخه های نازک که از آن آویزان بود دید.

میا از درخت پرسید: "چرا اینقدر غمگینی آقای درخت؟"

درخت پاسخ داد: «بسیاری از ما به دلیل زباله هایی که مانع از دریافت مواد مغذی می شوند، تولید میوه را متوقف کردیم. بسیاری از ما در حال بیمار شدن و ضعیف شدن هستیم. اگر این عادت زباله گرد ادامه پیدا کند، به زودی برای همیشه از بین خواهیم رفت. ما خیلی برای انسان ها انجام می دهیم. ما به آنها پارک های ملی می دهیم تا بتوانند طبیعت شگفت انگیزی را ببینند. ما به آنها هوا می دهیم تا نفس بکشند، چوب برای خانه هایشان و مکانی برای حیوانات و پرندگان، اما آنها مدام به ما آسیب می رسانند.»

میا از دیدن درخت بیچاره که به شدت عذاب می کشد، دلش شکست.



میا و موزی پس از اینکه درخت را به بهترین شکل ممکن آرام کردند، پرنده ای دوستانه را دیدند که روی شاخه درخت گریه می کرد.
میا فریاد زد: «چی شده پرنده؟ چرا گریه می کنی؟»
پرنده پاسخ داد: «در جستجوی غذا بودم که چیزی روی زمین دیدم. فکر می کردم این مقداری غذایی است که بتوانم به جوجه هایم غذا بدهم.
معلوم شد سطل زباله است و حالا بچه های کوچک من مریض هستند. این همه به خاطر انسان هایی است که زباله می ریزند. چرا انسان ها باید به جای ریختن زباله در سطل بازیافت، زباله ها را روی زمین بریزند؟»



میا آنقدر شوکه شد که با دیدن همه آسیب هایی که بخشی از آن بود شروع به گریه کرد.
او متوجه شد که اگر او و دیگران به این رفتار افتضاح ادامه دهند، محیط زیست ویران خواهد شد.
او متوجه شد که این کار را بدون اینکه متوجه شود انجام می دهد!

میا به موزی فریاد زد: «حالا می فهمم چه اشتباهی کردم. من باید با زمین مثل خانه ام
رفتار کنم. متشکرم موزی که به من نشان دادی و متوجه شدم.»

موزی پاسخ داد: «خوشحالم که می دانی چه تلاشی می کنم
گفتن. یادتان باشد همیشه مهربان باشید و محیط زیست را حفظ کنید!»



وقتی زنگ خطر به صدا درآمد، میا روشن تر و شادتر از خواب بیدار شد، زیرا می دانست چگونه زمین را به مکانی بهتر تبدیل کند. میا یک باشگاه محیط زیست راه اندازی کرد و دانش خود را در مورد حفظ محیط زیست به اشتراک گذاشت. وقتی به آسمان نگاه کرد، میا موزی را دید که به او لبخند می‌زند.

پایان

درباره سازندگان Mia و Moozie:

شوتا بالا در سال 2020 زمانی که «میا و موزی» را نوشت، 10 ساله بود و دانش آموز کلاس پنجمی در یک مدرسه آنلاین -مدرسه لورل اسپرینگز بود.

سahana بالا، خواهر شوتا، زمانی که 15 سال داشت و دانش آموز کلاس نهم در دبیرستان لینبروک در سن خوزه، کالیفرنیا بود، داستان را به تصویر کشید .

کارهای مهربانی آنها برای موزی و شبکه مهربانی کودکان عبارتند از:

داستان ها:

- میا و موزی
- جادوی مهربانی موزی
- سخنان مثبت موزی
- موزی و سیرک

شعر:

- شعر موزی

پازل ها:

- جستجوی کلمه Moozie
- واژه ها را رمز گشایی کن
- پوسترها (در اوایل همه گیری کووید ایجاد شد):
- موزی می گوید ماسک بپوش
- موزی دستها را می شوید

Nevergreen City در Rainbow و Moozie

توسط کالین بارسا



تمامی حقوق محفوظ است

منتشر شده توسط شبکه مهربانی کودکان

www.moozie.org

Nevergreen City در Rainbow و Moozie

توسط کالین بارسا

موزی گاو تا آنجا که می تواند مهربان است. هیچ موجود دیگری مهربانتر از او نیست. یک روز صبح که نامه رسید او به آرامی با گوساله رنگین کمان بازی کرد. تد کشاورز رفت تا آن را بررسی کند.

"موزی، چیزی برای تو وجود دارد!" تد کشاورز از صندوق پست زنگ زد. موزی با شنیدن نامش به سمت کشاورز تد دوید و مراقب بود که روی چیزی پا نگذارد. کشاورز تد یک پاکت به او داد.

کاغذ داخل گفت:

موزی عزیز،

نام من تالیا است و به کمک شما نیاز دارم! لطفاً به 154 Attle Road در Nevergreen City بیاوید.

خالصانه،

تالیا

موزی گفت: من «هوم» دانه چه مشکلی دارد. کمک به تالیا خوب است. و همینطور ...
موزی، رنگین کمان و کشاورز تد با کامیون خود به سمت شهر نورگین حرکت کردند.

قبل از اینکه آن سه حتی شهر را ببینند، موزی بوی تعفن وحشتناک شهر Nevergreen را استشمام کرد. وحشتناک بود! و در حالی که موزی آن را با صدای بلند نمی گوید، او قبلاً می بیند که چرا تالیا نوشته است. خیلی زود وارد شهر شدند.

در شهر، آنها Attle Road را پیدا کردند. تد کشاورز در خانه 154 را زد و تالیا در را باز کرد. "از همه شما به خاطر آمدنتان متشکرم!" تالیا با امیدواری گفت.

"ما خوشحالیم که کمک می کنیم، اما چه باید بکنیم؟" از رنگین کمان پرسید. همه فکر کردند.

سپس موزی با کنجکاوی به داخل سطل زباله نگاه کرد. به جز یک هسته سیب خالی بود.

"خودشه!" موزی با خوشحالی غوغا کرد. [کالین دوست دارد این عبارت را در یک تصویر متحرک کند.]

"منظورت چیه؟" از تالیا پرسید.

ما می توانیم از سطل های زباله برای جمع آوری زباله ها استفاده کنیم! موزی پاسخ داد.

رنگین کمان گفت: «این ممکن است ایده بدی باشد. "ما نمی دانیم که آن چیزها کجا بوده است."

«هوم... آه! من فقط چیزی را در کامیون دارم!» کشاورز تد در حالی که از کامیون دستکش و گیره می گیرد، گفت.

هنگامی که آنها Attle Road را تمام کردند، تیم تشویق کردند! سپس بقیه شهر را دیدند.

"ما هرگز در حال حاضر تمام نمی کنیم!" تالیا ناله کرد. "به هیچ وجه، نه چگونه!!"

موزی گفت: ما نباید تسلیم شویم. "شاید باید از شهر کمک بگیریم."

«ایده عالی، موزی! اما چگونه؟» از تالیا پرسید.

موزی اطمینان می دهد: "نگران نباش، تالیا، من یک برنامه دارم."

موزی راه رفت و تا میدان شهر راه رفت،

و به آرامی اما مطمئناً شروع به پر شدن از هوا کرد،

و زمانی بدن موزی یک کره غول پیکر بود،

صدای کوچکی بیرون آمد که در ابتدا شنیدن آن سخت بود.

سپس صدا همچنان بلندتر و بلندتر شد

تا اینکه خیلی بالا و فوق العاده تیز بود

جمعیت با شنیدن صدایی که تازه بود بیرون آمدند

صدایی که موزی ساخته بود، صدایی که به آن معروف است

MOOOOOO! [کالین دوست دارد این کلمه را در یک تصویر متحرک کند.]

وقتی موزی موزی متوقف شد، همه مردم به سمت او رفتند و سوال پرسیدند. سپس تالیا

بیرون آمد و مشکل را توضیح داد. اهالی شهر متوجه شدند که شهرشان آشفته است و

تصمیم گرفت کمک کند

بالاخره تمام شهر تمیز شد و مردم شهر موزی را تشویق کردند.

«هیپ، هیپ هورای برای موزی!»

و بنابراین، موزی و تالیا خداحافظی خود را به اشتراک گذاشتند.

تالیا گفت: «خداحافظ، موزی.

موزی گفت: "خداحافظ، تالیا." "اگر زمانی نیاز به کمک داشتید، از ما بخواهید."

و به این ترتیب موزی، رنگین کمان و کشاورز تد شهر نورگرین را ترک می کنند. ...

...اگرچه موزی نیاز به تغییر نام را احساس کرد.

درباره نویسنده:

کالین بارسا یک نوجوان دوازده ساله با قلب برنز، شاید نقره ای است. او می خواست برای سرگرمی کتابی بسازد، هرچند تجربه ای نداشت.

درباره کشاورز تد:

بله، کشاورز تد واقعی است، و او نام تجاری Moozie را ایجاد کرد! او بسیار مهربان است و بسیار خوشحال بود که به کالین اجازه داد کتاب موزی بسازد.

پشت جلد کتاب:

وقتی موزی، رنگین کمان و کشاورز تد نامه ای از شخصی به نام تالیا دریافت می کنند که درخواست کمک می کند، آنها می دانند که باید به او کمک کنند! آیا موزی و دوستان می توانند شهر Nevergreen را پاکسازی کنند؟ یا اینکه خیلی بهم ریخته است؟

Moozie and the Big Ugly Bug

گاو موزی بزرگ تا می تواند مهربان است.
هیچ موجود دیگری مهربانتر از او نیست.

او یک روز بارانی در انبار بود و همه هم اتاقی هایش غر می زدند.

خوک ها خرخر می کردند و پای گلی درست می کردند.
اسب ها با غرور در حال غر زدن و یورتمه بودند.

بزه ها به شوخی همدیگر را می زدند.
اردک مادر پیر فریاد زد: «همه فرار کنید!»

بزه ها در انبار گفتند: "ما آآی چه مشکلی دارد؟"
اردک با فریاد گفت: "این یک اشکال است و من قصد ندارم هشدار بدهم،

اما این حشره بزرگ است، برای یک میان وعده خیلی بزرگ است."
اسب با صدای بلند گفت: "من آن را له می کنم، پس خودت را عقب نگه دار."

خوکها گفتند: "اوه، این یک حشره بزرگ زشت با دو شاخ است، روی یک لیوان سوسک سیاه رزگ
مودار!"

اسب پایش را با حالت عضلانی و لاغر بالا آورد، گاو فریاد زد: "موزی! سریع به صحنه بیا!"

موزی گریه کرد: "بس کن!" همانطور که سم اسب به زمین خورد.
همه حیوانات نفس خود را حبس کردند و دور هم جمع شدند.

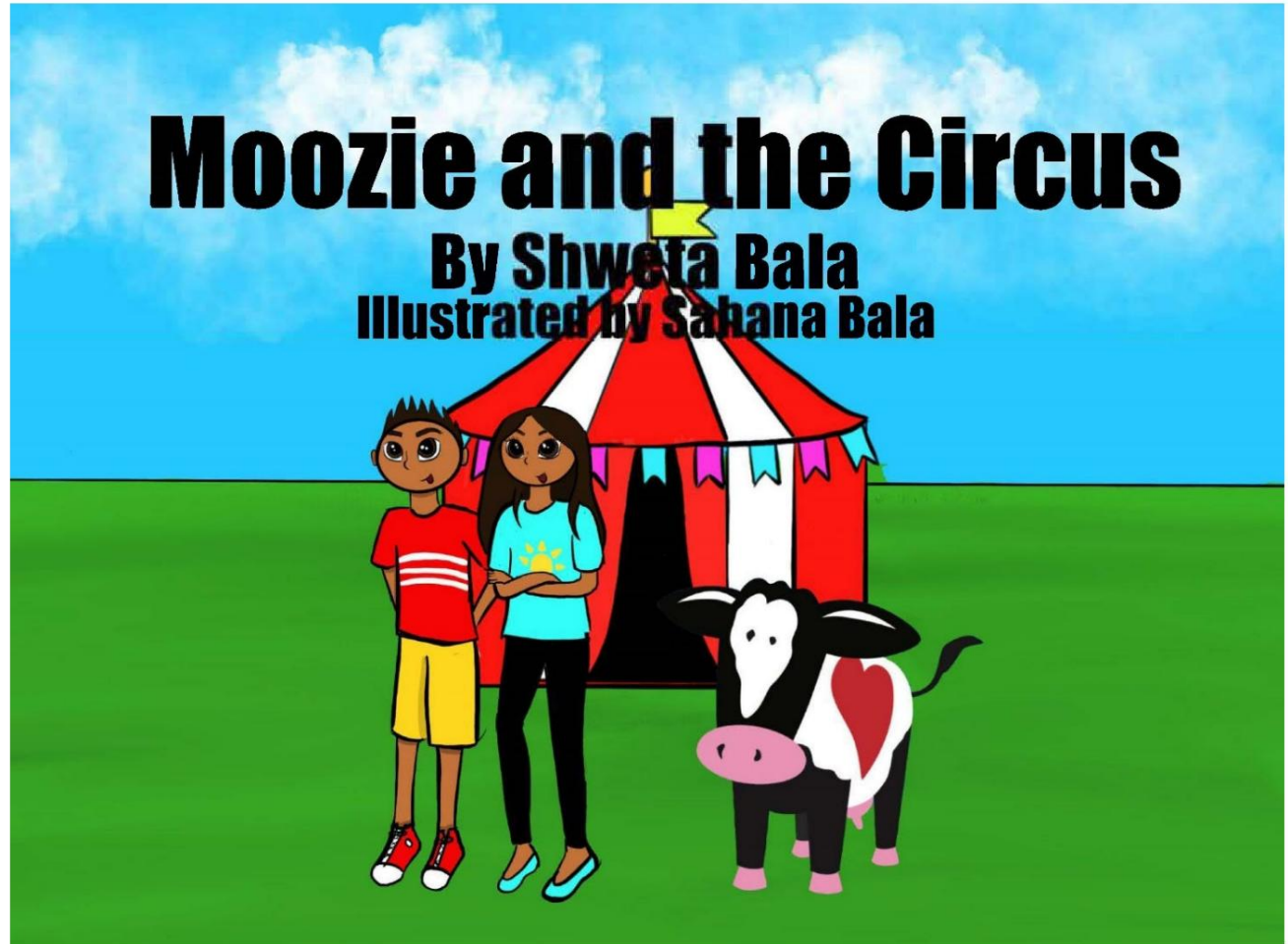
موزی به خاک تکان داد و حشره بزرگ بیرون خزید.
همه حیوانات نفس نفس زدند و فریاد زدند!

"اوه خدایا!! ما متأسفیم... موزی به ما گفت توقف کنیم، اما اشکالات بزرگ عجیب و غریب و ترسناک
هستند، اینطور نیست؟"

موزی با لحن ملایم خود شروع کرد: «اشکالها، مانند کتابها را نمیتوان تنها بر اساس ظاهر قضاوت
کرد.

ما باید عمیق تر نگاه کنیم و ببینیم که حتی اشکالات نیز می توانند خوب باشند.
همانطور که همیشه باید به دنبال خوبی باشیم.

حشرات می توانند برای همه مفید باشند، ببینید، آنها نیز مانند شما، درست مثل من، جایگاه خود را
روی زمین دارند."



موزی و سیرک

توسط شوتا بالا
تصویرگری ساهانا بالا



«بالاخره رسید! اذان بیدار شو!» آیانا در حالی که روکش هایش را روی زمین می انداخت فریاد زد.

صبح گرم تابستانی بود و آیانا هیجان زده بود زیرا امروز روز بسیار خاصی بود. آیانا و اذان دوقلو بودند. آیانا همیشه از غرایز خود پیروی می کرد، در حالی که اذان بیشتر یک متفکر منطقی بود. آنها دوست داشتند همه چیز را با هم انجام دهند... همه چیز را به جز بیدار شدن صبح ها.

اذان به آرامی پتوهایش را درآورد و دراز شد. «اینجا چیه؟ آیا می توانم به رختخواب برگردم؟»

"شوخی می کنی! آیانا با هیجان فریاد زد. "امروز تولد ماست!"

اذان ناگهان شروع به پوزخند بسیار گسترده ای کرد.

"اوه! خیلی وقته منتظر این روز بودم! بریم پایین بخوریم

صبحانه و سپس لذت زیادی ببرید!» اذان فریاد زد.

آیانا و آزان با هم شروع به راه رفتن کردند و به همه تفریحاتی که قرار بود داشته باشند فکر کردند.



هر سال در روز تولدشان، والدینشان آنها را به تماشای سیرک مورد علاقه شان می بردند: سیرک تفریح.

"این برنامه تولد قرار است بهترین برنامه باشد!" آیاننا در حالی که کلوچه هایش را می خورد فریاد زد. "شنیدم که آنها یک نمایش ویژه با فیل ها انجام می دهند!"

پدرشان با پوزخند پاسخ داد: «یک چیز دیگر هم هست که این کار را می کند این سفر را برای هر دوی شما بهترین سفر کنید. ما اجازه داریم به پشت صحنه برویم و مربیان سیرک را ملاقات کنیم!»

آیاننا با شنیدن این حرف تقریباً بشقابش را از روی میز کوبید. آنها هر دو خیلی مشتاق رفتن بودند. آن دو به سرعت صبحانه خود را خوردند و به سمت ماشین حرکت کردند.



وقتی آنها به آنجا رسیدند، یک ساعت تا شروع نمایش فرصت داشتند، بنابراین تصمیم گرفتند در این مکان بازدید کنند. در حالی که آنها راه می رفتند، اذان یک سنجاب خسته را روی زمین دید که نمی توانست حرکت کند. آیانا و اذان بلافاصله برای کمک به حیوان بیچاره دویدند. آنها به آرامی سنجاب را برداشتند و روی یک بستر نرم از علف در سایه قرار دادند. آیانا یک بطری آب و چند بلوط روی زمین گرفت و آنها را جلوی سنجاب گذاشت. سنجاب خیلی زود شروع به کشش کرد و آب را جرعه جرعه نوشید. سپس مقداری انرژی گرفت و شروع به حرکت کرد. گاو مراقبی به نام موزی این اقدامات را از بوته ای که در آن نزدیکی پنهان کرده بود دید و می دانست که آیانا و آزان افرادی هستند که می خواهند حیوانات آزار دیده در سیرک را نجات دهند. موزی تصمیم گرفت تا پایان برنامه صبر کند و سپس با آنها صحبت کند.



وقتی پرده ها باز شد، آیانا و اذان از دیدن آن متحیر شدند
فیلها روی توپها غلت می‌زنند، حیوانات به حلقه‌ها می‌پرند و آکروبات‌ها دست به دست
می‌اشوند. آیانا و آزان پس از اجرای تماشایی به والدین خود گفتند که تا دقایقی دیگر برمی‌گردند و
به پشت صحنه رفتند و موزی را دیدند. آزان می‌خواست فریاد بزند، اما موزی جلوی او را گرفت و
خود را معرفی کرد.

موزی آرام گفت: «سلام آیانا و اذان. لطفا نترسید. من موزی هستم. در حالی که تماشای
سیرک سرگرم کننده است، اما برای حیواناتی که آن را انجام می‌دهند سرگرم کننده نیست. به نظر
می‌رسد که شما هر دو بچه‌های بسیار مهربان و باهوشی هستید.
با من بیا و من توضیح خواهم داد.»
اذان گیج شده بود که چرا سیرک به حیوانات آسیب می‌رساند و
چرا باید با موزی برود اما بعد از اینکه آیانا او را متقاعد کرد، در نهایت موافقت کرد که
برود.



وقتی پشت صحنه دورتر می رفتند، پشت پرده پنهان شدند و حیوانات را دیدم که شلاق می خوردند و برای انجام این حقه ها صدمه می دیدند. فیل ها ناله می کردند و میمون ها فریاد می زدند. آیانا، اذان و موزی بیشتر ماندند و دیدند که حیوانات تا زمانی که کارهای خود را انجام ندادند غذا نمی خوردند. آنها متوجه شدند که حیوانات نیز از انجام این ترفندها خوشحال نیستند. تماشای ضربه خوردن فیل ها به دلیل عدم تعادل روی توپ های لغزنده و نپریدن میمون ها از حلقه های کوچک بسیار دشوار بود.

آیانا نزدیک بود به گریه بیفتد، اما موزی گفت: «با این حیوانات طوری رفتار می شود که انگار موجود زنده ای نیستند. هر دوی شما می توانید کمک کنید. این حیوانات برای سرگرم کردن انسان هایی که برای سرگرمی می آیند، چیزهای زیادی را پشت سر می گذارند.»



آيانا و اذان تصميم گرفتند کنترل را به دست بگيرند.
آيانا فریاد زد: «صبر کن! به حیوانات آسیب نرسانید!»
مربی با تعجب گفت: «اینجا چه کار می کنی؟ تو نیستی
قرار است اینجا باشد تو باید در پشت صحنه بازیگر باشی!»
اذان فریاد زد: «فقط صدای ما را بشنو! شما نباید به حیوانات آسیب برسانید.»
مربی پاسخ داد: "این حیوانات اصلاً گوش نمی دهند!" اذان
پاسخ داد: این به این دلیل است که شما با آنها مانند حیوانات رفتار نمی کنید. شما به آنها
صدمه می زنید و حتی به آنها برای تلاش هایشان پاداش نمی دهید.
حیوانات هم مثل ما احساساتی دارند. آیا می توانید بدون غذا یا استراحت در مکانی کار کنید که
زیستگاه طبیعی شما نیست؟ و علاوه بر این، کاری را انجام دهید که واقعاً از آن راضی نیستید؟»

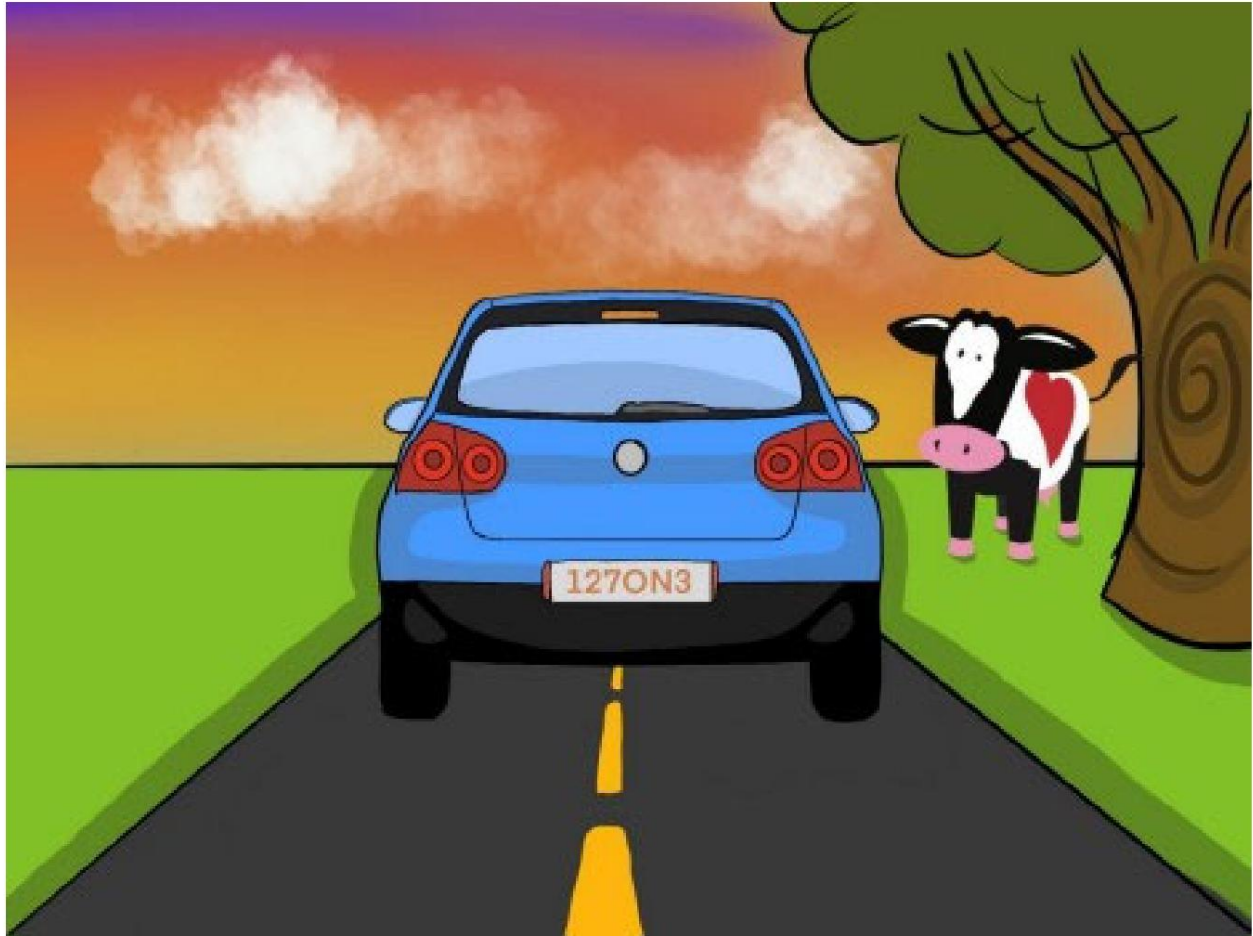


مربی آهی کشید و به آن فکر کرد. در نهایت او به این نتیجه رسید که حق با آنهاست.

آیانا و اذان هر دو با هم گفتند: «به یاد داشته باشید که با حیوانات مهربان باشید!»

مربی لبخندی زد و گفت: «ممنون که به من یادآوری کردی. من قبلاً با حیوانات خیلی مهربان بودم و حالا به من نگاه کن! من آنها را شلاق می زنم و می زنم. مطمئناً با آنها بهتر رفتار خواهم کرد. از آنجایی که شما بچه ها به من یادآوری کردید که یک مربی واقعی حیوانات چگونه باید باشد، آیا دوست دارید حیوانات را نوازش کنید؟

آیانا و اذان به سرعت موافقت کردند و آنها توانستند همه حیوانات را یکی یکی نوازش کنند. آنها بسیار خوشحال بودند که می دیدند دیگر با حیوانات رفتار بدی نمی شود.



در بازگشت با ماشین، آنها همه اتفاقات را به پدر و مادرشان گفتند.

آیا انا اضافه کرد: "دفعه بعد، چطور به یک سافاری برویم که در آن حیوانات در زیستگاه خود آزاد شوند؟"

مادرشان لبخند غرور آمیزی به آنها زد. او پاسخ داد: "حتما. من فکر می کنم که یک گزینه فوق العاده است به هر حال، چه چیزی باعث شد که سافاری را به سیرک انتخاب کنید؟"

"اوه، این فقط از تجربه ما در پشت صحنه بود." اذان در حالی که به موزی فکر می کرد پاسخ داد.

Moozie and the Circus: درباره سازندگان

شوتا بالا در سال 2020 زمانی که "موزی و سیرک" را نوشت، 10 ساله بود و دانش آموز کلاس پنجمی در یک مدرسه آنلاین -مدرسه لورل اسپرینگز بود.

سahانا بالا، خواهر شوتا، زمانی که 15 سال داشت و دانش آموز کلاس نهم در دبیرستان لینبروک در سن خوزه، کالیفرنیا بود، داستان را به تصویر کشید .

کارهای مهربانی آنها برای موزی و شبکه مهربانی کودکان عبارتند از:

داستان ها:

- میا و موزی
- جادوی مهربانی موزی
- سخنان مثبت موزی
- موزی و سیرک

شعر:

- شعر موزی

پازل ها:

- جستجوی کلمه Moozie
 - واژه ها را رمز گشایی کن
- پوسترها (در اوایل همه گیری کووید ایجاد شد):
- موزی می گوید ماسک بپوش
 - موزی دستها را می شوید

موزی به دنبال اعمال مهربانانه است

گاوی بود به نام موزی،
چه کسی مهربان و شیرین بود؛
او به دنبال یک عمل مهربانانه بود
حتی در یک خیابان شلوغ!

یک روز در حالی که در جاده بود، یک حیوان
خانگی مجروح پیدا کرد. اما او همچنین پسر
کوچکی را دید که برای دامپزشک تماس می
گرفت.

موزی این کار نیک را دید و این عمل را مهربانانه
دانست، به پسر کوچک نگاه کرد و او را در ذهن خود
به یاد آورد.

موزی سفر خود را از طریق زنبورهای نیش دار ادامه
داد. موزی تا زمانی که عمل مهربانی پیدا کرد، جایی
که دختری از درختان مراقبت می کرد، متوجه این کار
شد و راضی و خشنود شد، دختر را یادداشت کرد و با
خیال آسوده جلو رفت.

موزی از میان علف های گره خورده هل داد، آرزو داشت با قرقره
بلندش کند، اما به زودی دهکده ای پیدا کرد، جایی که پسری از
دوستش در برابر یک قلدر محافظت می کرد.

موزی این عمل را دید، و همچنین بسیار خوشحال
شد، او یادداشتی از پسر نوشت و به جایی جدید رفت.

موزی جستجو کرد و جستجو کرد، و به زودی یک عمل
پیدا کرد، جایی که یک دختر به خودش چیزهای خوبی می
گفت، که تأثیر مثبتی داشت.

موزی از این منظره بسیار هیجان زده شد، و همچنین
خوشحال شد، او دختر را یادداشت کرد و از جایی که دختر
خوانده بود حرکت کرد.

موزی بسیار خوشحال شد، و به دنبال یک عمل
جدید بود، او هنوز هم تا به امروز در جستجوی است، آیا او می
تواند یک اکت از شما پیدا کند؟

درباره سازندگان چندین اثر برای شبکه مهربانی کودکان:

شوتا بالا در سال 2020 زمانی که این آثار را نوشت، 10 ساله بود و دانش آموز کلاس پنجم در یک مدرسه آنلاین -مدرسه لورل اسپرینگز.

ساهانا بالا، خواهر شوتا، زمانی که 15 ساله بود و دانش آموز کلاس نهم در دبیرستان لینبروک در سن خوزه، کالیفرنیا بود، داستان ها و پوسترها را به تصویر کشید.

کارهای مهربانی آنها برای موزی و شبکه مهربانی کودکان عبارتند از:

داستان ها:

- میا و موزی
- جادوی مهربانی موزی
- سخنان مثبت موزی
- موزی و سیرک

شعر:

- موزی به دنبال اعمال مهربانانه است

پازل ها:

- جستجوی کلمه Moozie
 - واژه ها را رمز گشایی کن
- پوسترها (در اوایل همه گیری کووید ایجاد شد):
- موزی می گوید ماسک بپوش
 - موزی دستها را می شوید

ماجرای جوی مهربان موزی
نوشته جین مورتون
با کمک کشاورز تد و موزی
تصویرگری جین رویس

[صفحه 2]

.گاو موزی بزرگ تا می تواند مهربان است
.هیچ موجود دیگری مهربانتر از او نیست

[صفحه 3]

،او می ایستد و به آرامی با دمش مگس ها را تکان می دهد
.در حالی که تماشای سه جوجه اردک در حال بازی در نزدیکی مسیر

[صفحه 4]

.او می شنود که چیزی می آید و گوش هایش را تیز می کند

[صفحه 5]

حالا این صدای طبل که می شنود چیست؟

[صفحه 6]

کوبیدن سم گاو .گله در حال حرکت است

[صفحه 7]

.دارد به سمت دره زیر می رود

[صفحه 8]

.گاوها بوی آب می دهند و سرعت خود را می گیرند

[صفحه 9]

.یورتمه ای که به سرعت حرکت می کند به زودی به یک ازدحام تبدیل می شود

[صفحه 10]

،اگر موزی نتواند کل گله را برگرداند
.آنها جوجه اردک ها را درست داخل زمین لگدمال می کنند

[صفحه 12]

،او سعی می کند جوجه اردک ها را از سر راه برگرداند
.اما آنها همچنان به شادی و بازی ادامه می دهند

[صفحه 13]

.او سعی می کند برای پناه دادن به سه نفر نزدیک تر شود
.پناه نخواهند گرفت .آنها ترجیح می دهند آزادانه اجرا شوند

[صفحه 14]

.هیچ کس دیگری وجود ندارد، بنابراین همه چیز به من بستگی دارد
.من باید گله را برگردانم .من این کار را انجام خواهم داد، "او می گوید
.گله ای که نزدیک تر می شود گرد و غبار می کند
".من می توانم گله را برگردانم .بله، انجامش می دهم .من باید"

[صفحه 16]

او کمی هوا و هوای بیشتری می گیرد و به زودی
موزی بزرگ مانند یک بالون هوای گرم متورم می شود.

[صفحه 18]

،و درست زمانی که به نظر می رسد که موزی ممکن است ترکید
. صدای کوچکی از او خارج می شود و در ابتدا صدای اوومممم
،او از هوایی که در اعماق درونش ذخیره شده است نقاشی می کند
. که به تقسیم می رسد Mooooo برای ارسال
او قدرت جمع آوری آن را به عنوان رونق از تپه Mooooooooo
آنقدر دم می زند که گله می ایستد و بی حرکت می ایستد .مممممممممممممممم

[صفحه 20]

.پژواک های بلند مانند رعد گاوها را پر از ترس می کند
.گله به اطراف می چرخد، هر تلیسه و فرمان

[صفحه 22]

،آنها در مسیری جدید به سمت آب منحرف می شوند
.در حالی که سه جوجه اردک کوچک مشغول حمام کردن هستند

[صفحه 24]

.اردک مادر می گوید: "ممنون که خدمه ام را نجات دادید
».هیچ موجود دیگری مهربانتر از شما نیست
.من فقط یک گاو هستم .همه چیز به من بستگی داشت
.من گله را چرخاندم، و شما خوش آمدید

موزی شعبده بازی
کتاب رنگ آمیزی با پیام مهربانی
توسط سارا بک
تصویرگری کیتی اولسن

[صفحه 2]

یک بار بر آ زمان
که در آ خانه فقط پسندیدن مال شما
زندگی می کرد آ شجاع مقدار کمی دختر
با رنگ قهوه ای چشم ها و فر

[صفحه 3]

- او بود نه همیشه شجاع
فقط آ صورت که در را جمعیت
با آ جادویی دوست
تحت عنوان موزی را گاو

[صفحه 4]

، اکنون موزی بود مخمل خواب دار
فقط آ پر شده مقدار کمی گاو
با آ قلب - اشکال تافت
از مو بر او ابرو

[صفحه 5]

ولی هر زمان که را دختر
به عنوان نامطمئن یا ترسیده W
او زمزمه به موزی
در شب مانند او گذاشته

[صفحه 6]

اکنون یکی شب را دختر
داشته است بنابراین بسیار بر او ذهن
که او نتوانست متوقف کردن صحبت کردن
مانند سخت مانند او تلاش کرد

[صفحه 7]

و موزی فقط گوش داد
در اولین مانند او گریه کرد
که را بچه ها در او مدرسه
ظالم بودند و نامهربان

[صفحه 8]

آنها هستند منظور داشتن، " او گفت "
و من دانستن که این است اشتباه "
- ولی من هرگز گرفتن طرفین
"من فقط برو در امتداد

، وجود دارد یکی پسر، " گفت را دختر

و خود نام است فین " - او هست آ مقدار کمی بیت ناهمسان
"او نمی کند مناسب که در

[صفحه 9]

من فکر او به نظر می رسد خوب"
،و شناسه پسندیدن به بودن دوستان
ولی چی اگر را دیگر بچه ها
"سهولت _ من پسندیدن به او؟

[صفحه 10]

اوه موزی،" او گفت
اگر فقط شما می دانست "
چگونه بسیار من آرزو کردن
"من می دانست فقط چی به انجام دادن

[صفحه 11]

سپس همه از آ ناگهانی
که در را چشمک زدن از یک چشم
موزی آغاز شده به درخشش
پسندیدن آ کرم شب تاب

[صفحه 12]

با یک ظریف رونق
،و آ سوسو زدن از سبک
موزی بود ایستاده
!درست آنجا که در جلگه منظره

،مانند بلند قد مانند را کمد
مانند وسیع مانند را بستر
با آ به شکل قلب تافت
.از مو بر او سر

[صفحه 13]

moo-ed. من دوست،" موزی"
ای تو دارند پرسید من برای کمک "
فرا گرفتن چگونه به بودن نوع to
»فین و خودت to

[صفحه 14]

و من داشتم یاد گرفت آ تعداد کمی ترفندها"
،که در من زندگی مانند آ گاو
- ولی من بگو شما را حقیقت
"شما _ قبلا، پیش از این دانستن چگونه

[صفحه 15]

چه زمانی را جهان است نامهربان"

«و شما نکن دانستن چی به انجام دادن
فکر در باره چگونه شما خواستن
".را کل جهان به درمان شود شما

[صفحه 16]

این است آ ساده قانون"
که آسان به تست
— فقط گوش کنید به شما قلب
".شما خواهید بود _ پیدا کردن آی تی می داند بهترین

در مقدار کمی دخترانه اشک
داشته است خشک شده بر او چانه
مانند او نگاه کرد بالا در موزی
،و گفت با آ پوزخند

[صفحه 17]

است آی تی واقعا مانند ساده"
مانند که که در را پایان؟
آی تی مطمئن خواهد شد بودن خوب
".دارند آ جدید دوست to

[صفحه 18]

ای تو بدان، من داشتم بوده فکر کردن "
من ممکن پرسیدن فین
اگر او پسندیدن به بنشین با من
".در ناهار اکنون و سپس

[صفحه 19]

و موزی مو-موو
و او چشم ها برق زد روشن
مانند او خندید و گفت
"!ای تو بدان، من فکر که او ممکن "

[صفحه 20]

در دختر قرار دادن او بازوها
دور و بر موزی نرم گردن
و زمزمه کرد : "مرسی شما
".برای بودن من دوست

[صفحه 21]

،اوه کودک،" موزی مو اد
- این است من کار، بعد از همه"
به بودن اینجا چه زمانی شما نیاز داشتن من
".بیا چه زمانی شما زنگ زدن to

[صفحه 22]

فقط اجازه دهید شما قلب آواز خواندن"

،یک دوم من اراده بودن اینجا
”... بنابراین خداحافظ برای حالا
!و موزی ناپدید شد

[صفحه 23]

در دختر بود ترک کرد برگزاری
آ پوشیده مقدار کمی گاو
با آ به شکل قلب تافت از مو
بر او ابرو

[صفحه 24]

و او لبخند زد مانند او اجازه دهید خودش
،رانش به _بستر
رویا پردازی از شعبده بازی
و ساخت جدید دوستان



جادوی مهربانی موزی

مهربان باش

توسط شوتا بالا
تصویرگری ساهانا بالا



"تگ کن، تو هستی!" مکس در حالی که در طول تعطیلات از زمین مدرسه می دوید فریاد زد. یک روز خوب و آفتابی بود، با چیزهای زیادی برای بازی در یک بعد از ظهر.

مکس در حال دویدن در حال تگ بازی بود که ناگهان دید دختر کوچولو میره و روی زمین میفته تمام کتاب هایی که در دست داشت روی زمین پراکنده بودند. کتاب ها از شبنم صبح روی زمین خیس شدند. مکس به جای اینکه مثل یک آدم مهربان به او کمک کند شروع به خندیدن کرد و او را در مورد اینکه چقدر دست و پا چلفتی است مسخره کرد. دختر شروع به گریه کرد و از آنجا دور شد. بعد از یک ساعت، مکس را به دفتر مدیر صدا زدند.



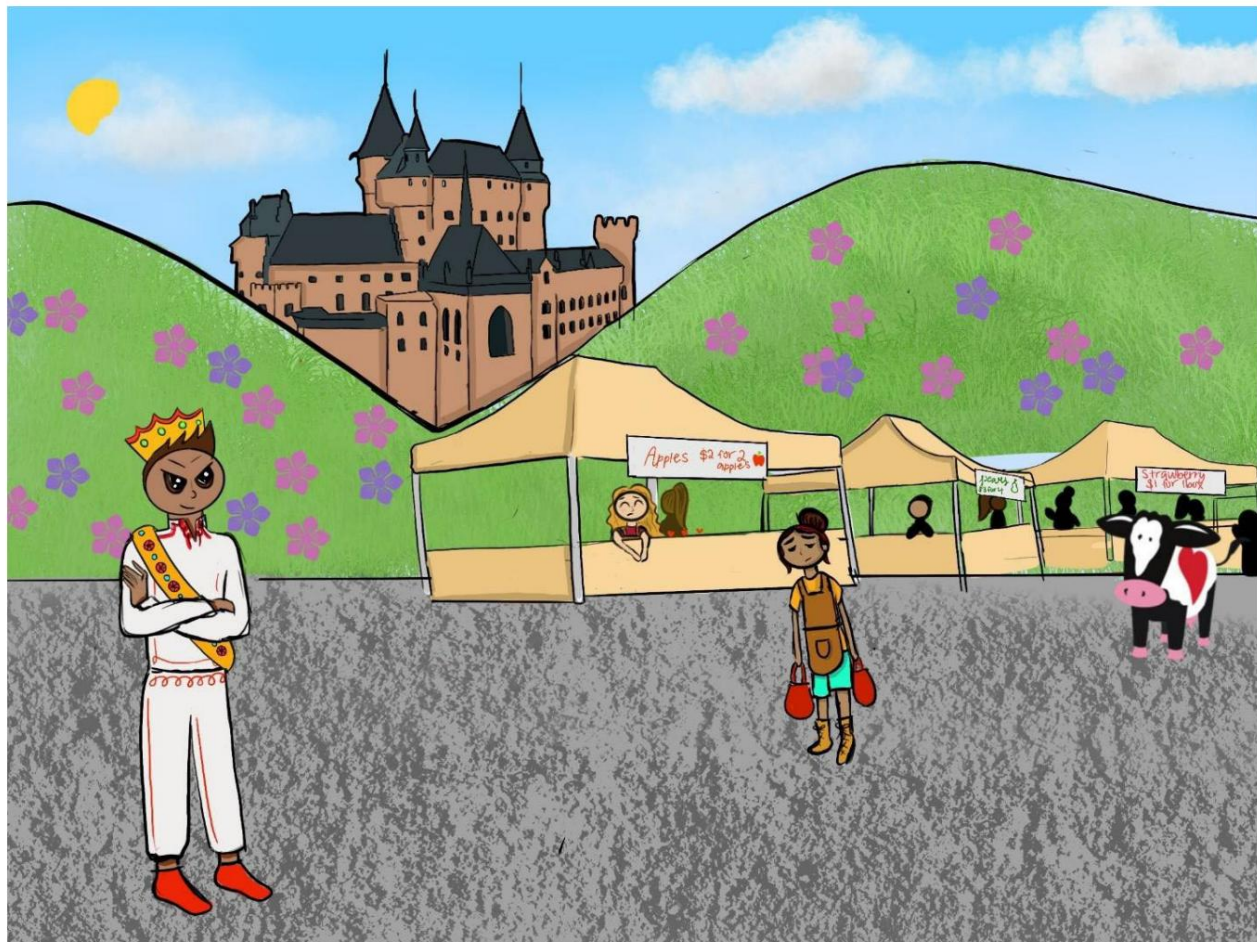
وقتی مکس رسید، رئیس هاگینز او را وادار کرد که وضعیت را توضیح دهد. وقتی حرفش تمام شد، از او پرسید: "چرا به جای کمک به او به او خندیدی؟"

مکس پاسخ داد: "او واقعاً خنده دار بود که از روی سنگ ها زمین خورد."

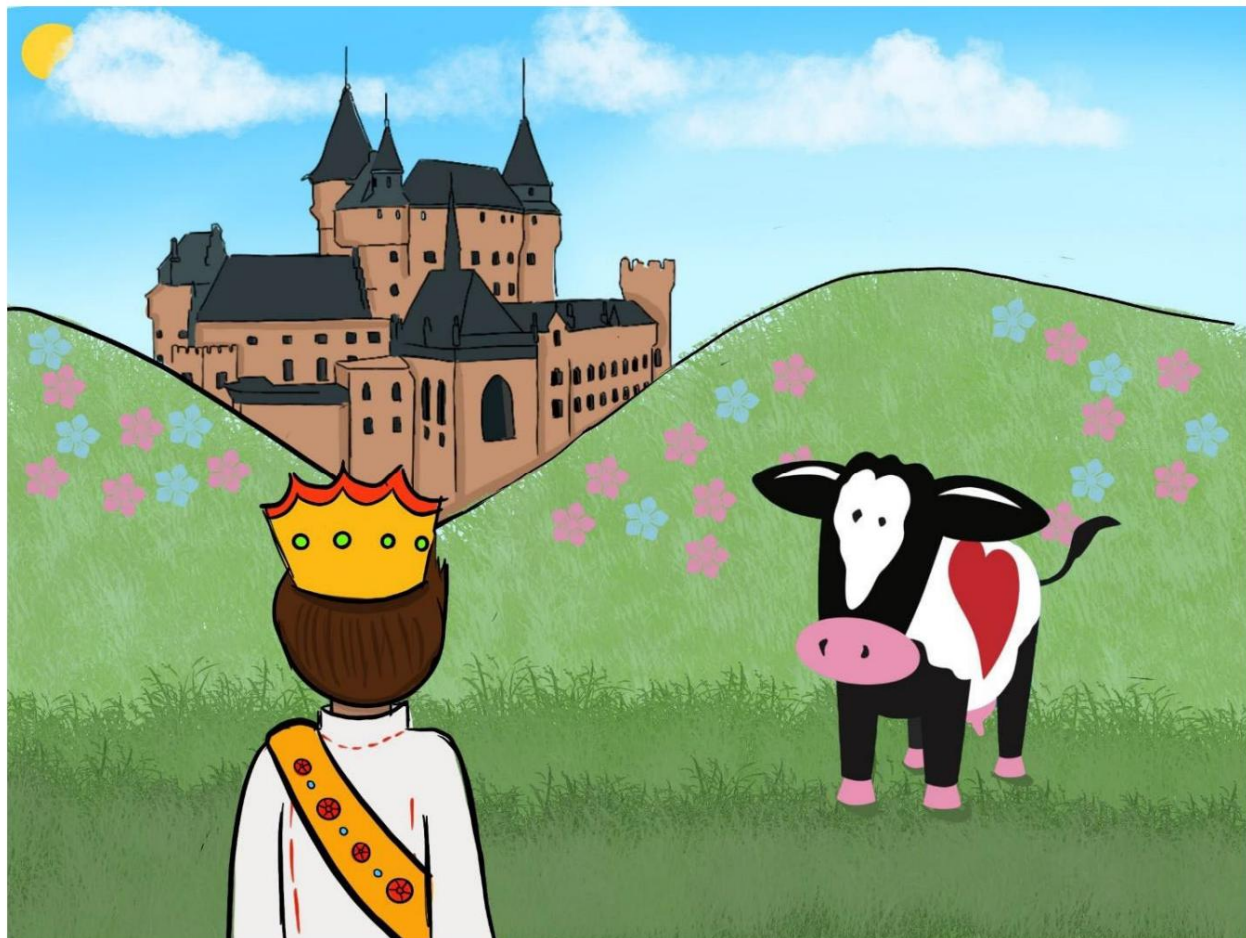
شما نباید این کار را انجام دهید مکس. اگر شما در وضعیت او بودید، شما نیز بسیار صدمه دیده اید. باید با دیگران مهربانی کرد. قبل از رفتن، اینجا کتابی است که به شما پیشنهاد می کنم آن را بخوانید. حالا ممکن است بروی.»
مکس با عصبانیت دفتر را ترک کرد و به کلاس برگشت.



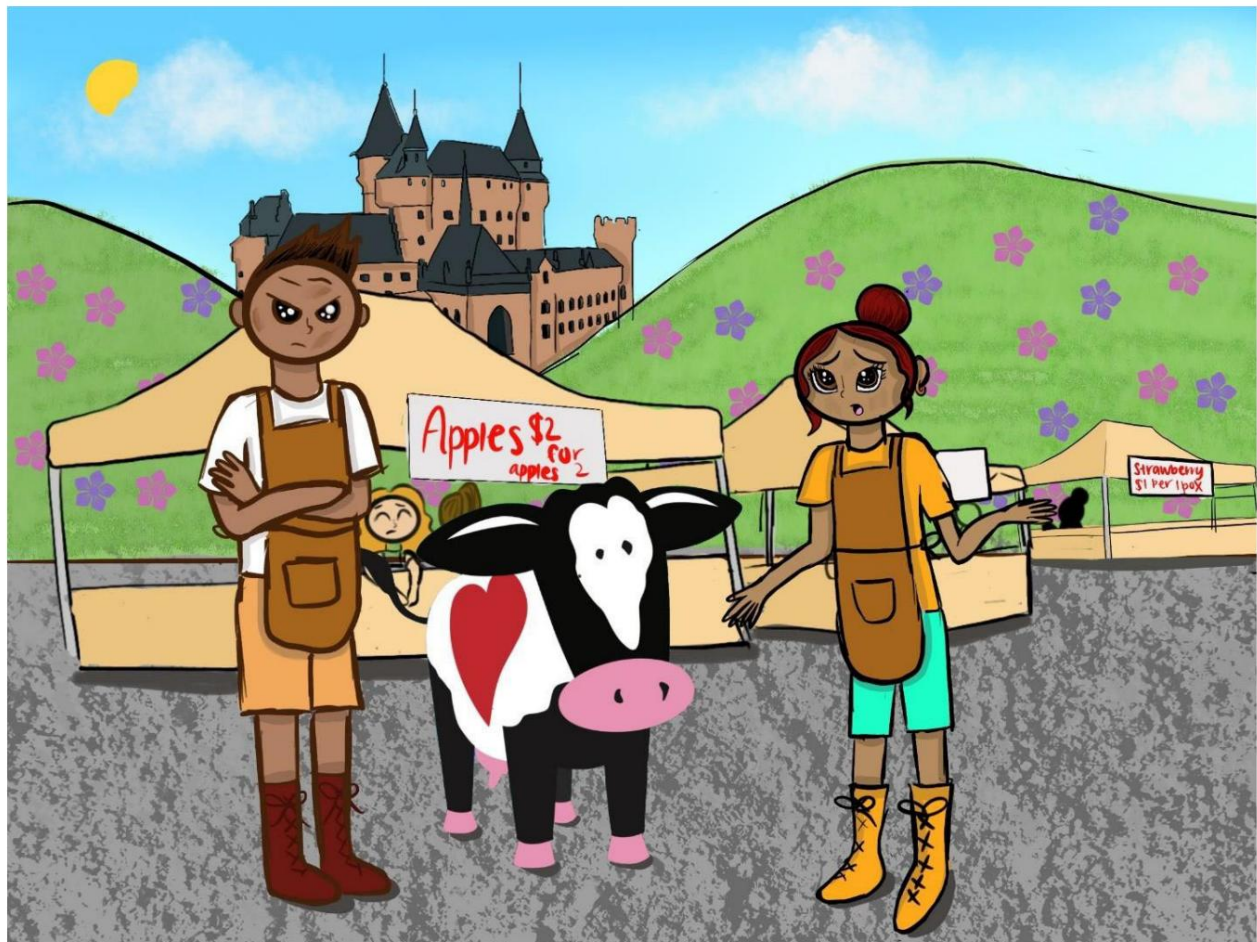
بعد از ظهر همان روز، وقتی مکس کار مدرسه اش را تمام کرد، در تلاش بود که تصمیم بگیرد کتابی را که مدیر به او داده بود بخواند یا نه. فکر می کنم کتاب را بخوانم، چون چیز دیگری برای تمام کردن ندارم. مکس فکر کرد. کتاب را باز کرد و شروع به خواندن کرد. داستان اینگونه شروع شد:



روزی روزگاری در پادشاهی مهربانی، شاهزاده ای به نام شاهزاده لیام زندگی می کرد که فکر می کرد از همه بهتر است. او بسیار نامهربان بود و از روستاییان انتقاد می کرد. هر روز به قصر می بالید و اینکه چقدر تجملات دارد. سپس شروع به مسخره کردن مردم در مورد کثیف بودن بازار می کرد. خیلی ها این رفتار او را دوست نداشتند.

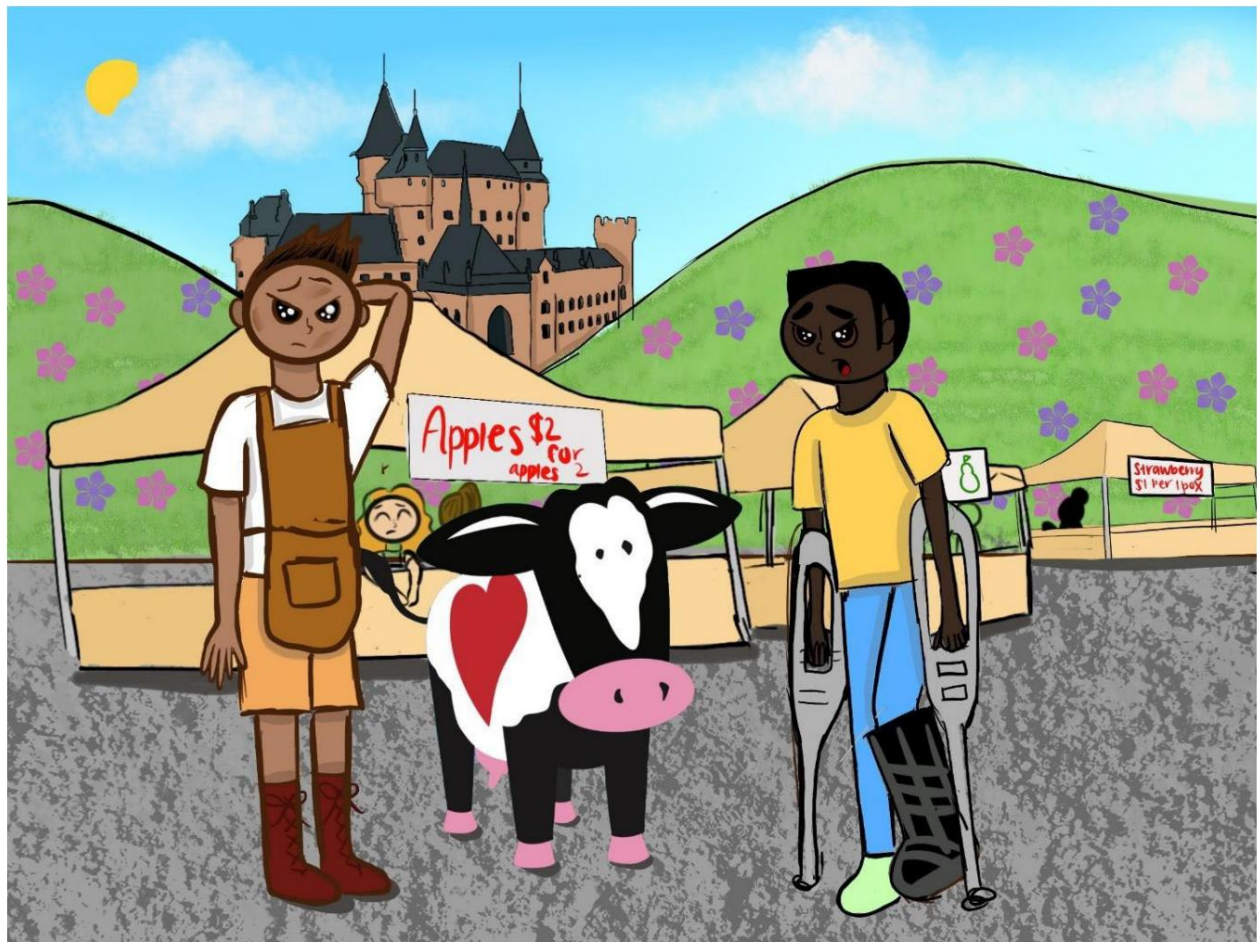


با شنیدن رفتار شاهزاده، گاو مهربانی به نام
موزی تصمیم گرفت به او کمک کند.
وقتی موزی به آنجا رسید، گفت: «سلام شاهزاده پادشاهی مهربانی! روستاییان شما از
حرف شما دلخورند. بیایید به عنوان روستایی در روستا قدم بزنیم.» پس از مدتی متقاعد کردن،
شاهزاده موافقت کرد و آنها در لباس مسافر شروع به قدم زدن در اطراف روستا کردند. اولین
روستایی که ملاقات کردند ایزابلا بود.



موزی شروع به گفتگو کرد: «چه روز زیبایی در پادشاهی. موافق نیستی؟ این پادشاهی چگونه است؟ ما به زندگی در اینجا فکر می کنیم.»

ایزابلا پاسخ داد: "من عاشق قدم زدن در خیابان ها در یک روز آفتابی در پادشاهی مهربانی هستم. این پادشاهی یک مکان فوق العاده است. تنها کسی که اینجا دوست ندارم شاهزاده است. اخیراً با او ملاقات کردم و با اشتیاق به او سلام کردم. او لباس هایم را کثیف و کثیف خواند. این یعنی کامنت واقعاً به من صدمه زد. غم انگیز است که او نمی تواند فراتر از لباس و نگاه من نگاه کند. به عنوان یک شاهزاده فکر می کردم که او بیشتر بداند.»



پس از تصدیق او، آنها به سمت روستایی دیگر به نام جیمز رفتند.
و یک گفتگوی معمولی در مورد زندگی در پادشاهی آغاز کرد.
جیمز به موزی پاسخ داد: «من روستا را به جز شاهزاده دوست دارم.
از حرف هایی که به من زد احساس ناراحتی کردم. هفته پیش وقتی پایم شکست، به من گفت
خرگوشی که می پرد. برای من دردناک است که می بینم شاهزاده خودمان مردم را چیزهای بدی
خطاب می کند. ناراحت کننده است که او نمی تواند با درد دیگران همدردی کند. به عنوان یک
شاهزاده فکر می کردم که او بهتر می داند. حالا اگر ببخشید، باید بروم.»

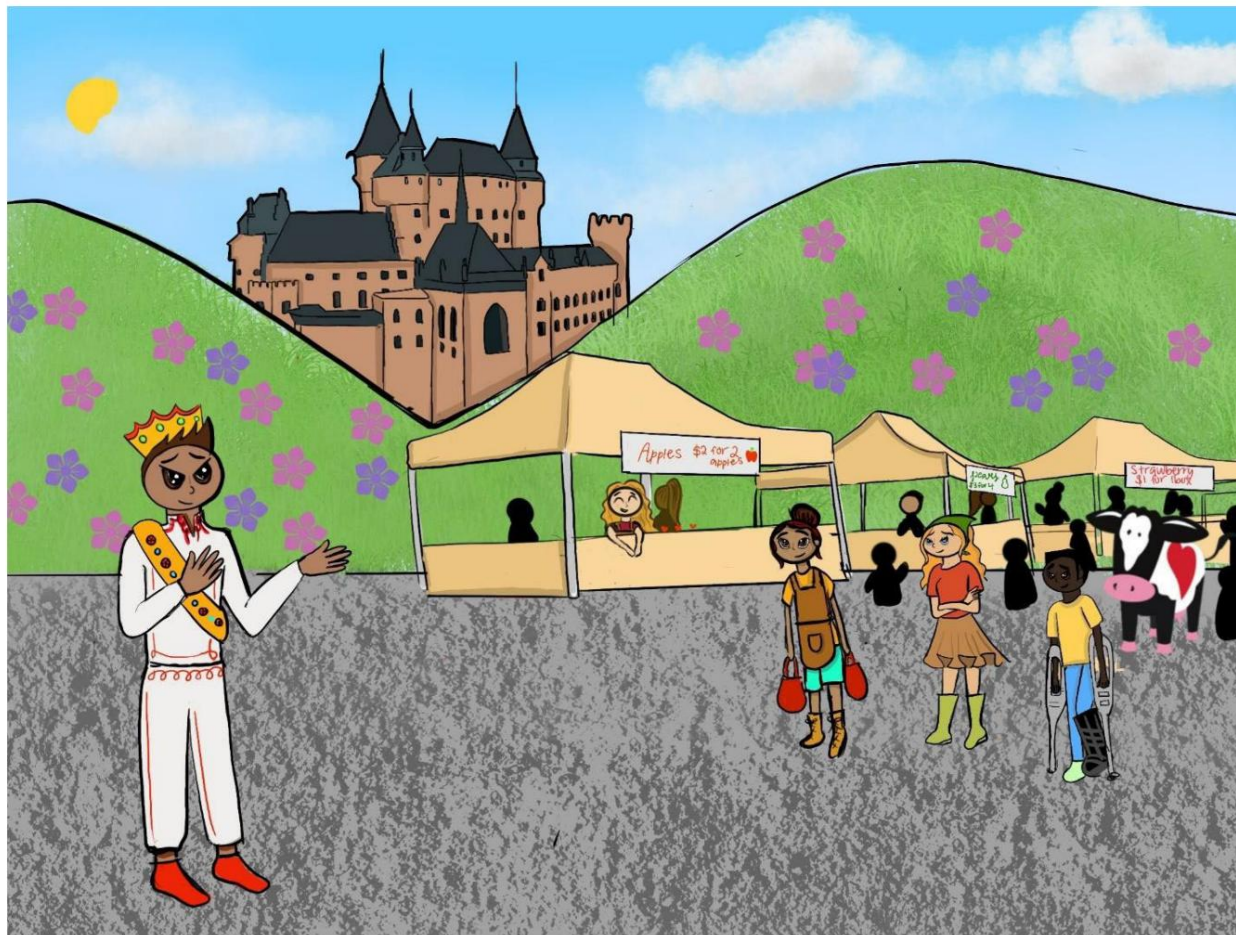


بنابراین، شاهزاده و موزی به پیاده روی خود ادامه دادند و با ابیگیل ملاقات کردند.
ابیگیل گفت: «همه خوب هستند به جز شاهزاده. او واقعاً است
برای دیگران بد و هرگز مهربان نیست. وقتی گفتم در آشپزخانه قصر برایش کار می کنم و هر روز خدمتش
می کنم، به من گفت که هرگز نفهمیده که من در قصر کار می کنم و به من گفت که قرار است خدمتگزار
باشم. غم انگیز است که او به افراد بر اساس شغلی که انجام می دهند به تحقیر نگاه می کند و نمی تواند
قدرتان کار سخت باشد.



در حال حاضر، شاهزاده به اندازه کافی شنیده بود و خواست که به قصر بازگردد. پس از بازگشت، شاهزاده گفت: «موزی متاسفم. من نباید با همه روستاییان اینقدر بد رفتار می کردم. اگر من در جایگاه آنها بودم، واقعاً احساس ناراحتی می کردم. این درست نیست که مردم را بد خطاب کنیم. که قابل احترام نیست. میتوانی من را ببخشی؟»

موزی او را بخشید و به او آموخت که همیشه با دیگران مهربان باشد.

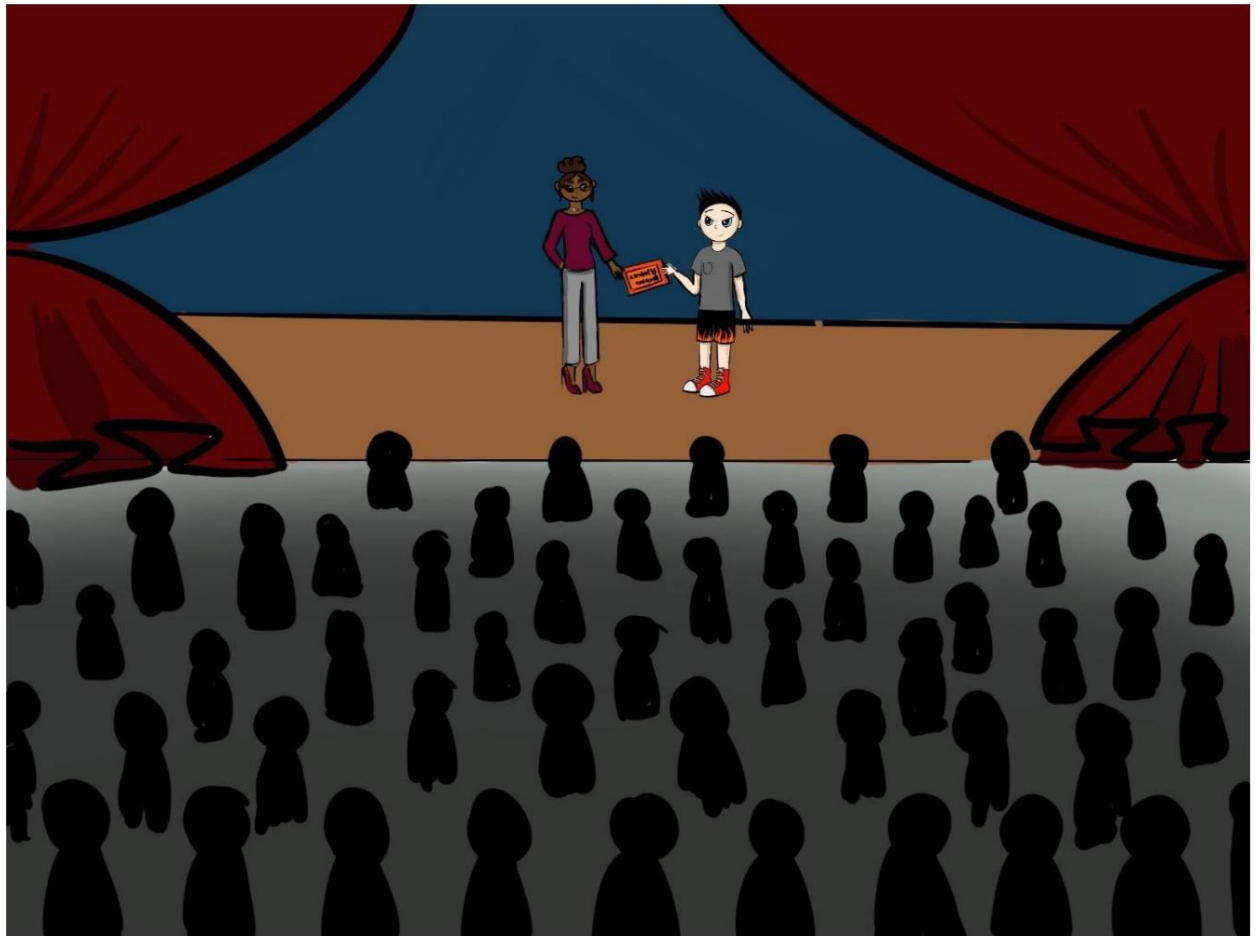


روز بعد شاهزاده از همه محله عذرخواهی کرد
و به آنها گفت که درسش را خوب و مهربان با مردم آموخته است. اهالی روستا می دانستند که
او درس خود را آموخته و عذر او را پذیرفتند. همه در پادشاهی مهربانی با خوشی زندگی کردند.
پایان.

مکس مدتی در افکار عمیقی بود.



در مدرسه، مکس دختر کوچکی را دید که به تنهایی روی یک نیمکت نشسته بود.
نزد او رفت و گفت: «از کاری که کردم متاسفم. من این کار را نکردم
بدانید که من به شدت به مردم صدمه زدم. امیدوارم بتونی منو ببخشی.»
دخترک پاسخ داد: «خوشحالم که فهمیدی. طول می کشد
شخص بزرگتر برای عذرخواهی اتفاقاً اسم من امی است.»
"از آشنایی با شما خوشحالم امی. من مکس هستم میخوای با هم بازی کنیم
چند وقت؟" امی خندید. "مطمئن. این عالی خواهد بود. خداحافظ، مکس!"
"خداحافظ، امی!"



از آن روز، مکس همیشه این داستان را به یاد می آورد و مطمئن بود که همیشه با دیگران مهربان خواهد بود. او به دیگران در مواقعی که به آن نیاز داشتند کمک می کرد و دیگر هرگز کسی را مسخره نمی کرد. همه خوشحال بودند که او دست از زورگویی بردارد. در آن ماه در مدرسه، او برای "جایزه مهربانی" انتخاب شد.

*****پایان*****

Moozie's Magic of Kindness: درباره سازندگان

شوتا بالا در سال 2020 زمانی که "جادوی مهربانی موزی" را نوشت، 10 ساله بود و دانش آموز کلاس پنجمی در یک مدرسه آنلاین -مدرسه لورل اسپرینگز بود.

سahana بالا، خواهر شوتا، زمانی که 15 سال داشت و دانش آموز کلاس نهم در دبیرستان لینبروک در سن خوزه، کالیفرنیا بود، داستان را به تصویر کشید.

کارهای مهربانی آنها برای موزی و شبکه مهربانی کودکان عبارتند از:

داستان ها:

- میا و موزی
- جادوی مهربانی موزی
- موزی و سیرک

شعر:

- شعر موزی

پازل ها:

- جستجوی کلمه Moozie
- واژه ها را رمز گشایی کن

پوسترها (در اوایل همه گیری کووید ایجاد شد):

موزی می گوید ماسک بپوش

موزی دستها را می شوید

Moozie® ماجراجویی ارکستری
کشف مهربانی از طریق یک سفر موسیقی
توسط تام ایستون (با کمک کشاورز تد و موزی®)
تصویرگری کیتی اولسن

[صفحه 3]

!به ارکستر بزرگ موزی را بشنویم Tiny Tinny Triangle حالا بیایید داستان نحوه پیوستن

[صفحه 4]

اکنون همه می دانند که موزی گاو تا آنجا که می تواند مهربان است. هیچ موجود دیگری مهربانتر از او نیست.
زمانی که جدیدترین ساز ارکستر به در انبار می آید، موزی با دمش به آرامی مگس ها را تکان می دهد.

[صفحه 5]

«و موزی می گوید: سلام، هموطن کوچک. اسمت چیه؟
«صدا می زنند TT تی تی به موزی می گوید: اسم من تینی مثلث کوچک است، اما همه مرا

[صفحه 6]

چرا اینجایی؟ "موزی می پرسد"
"بیپوندم، اما می ترسم BIG می گوید: من اینجا هستم تا به ارکستر TT
چرا می ترسی؟ "موزی می پرسد"
می گوید: چون من کوچک هستم. کوچکتر از تمام سازهای دیگر من تازه واردم. هیچ یک از سازهای دیگر را نمی شناسم. و من TT
«صدایی را که هنگام پخش موسیقی تولید خواهم کرد، نمی دانم
موزی می گوید: خب، دوست کوچولوی جدید من، من همه سازها را می شناسم و شما را با آنها آشنا می کنم. ما خوشحال خواهیم
«!شد که به شما کمک کنیم صدای خود را پیدا کنید. بیایید به بخش رشته برویم

[صفحه 7]

همانطور که موزی به یک ویولن سل اشاره می کند به تی تی می گوید که چارلی ویولن سل یکی از قدیمی ترین اعضای ارکستر است.
Tinny Triangle منتظر نمی ماند تا بشنود موزی چه می خواهد بگوید، او فقط به سمت ویولن سل می دود و می گوید: «من TT
«هستم. می توانی به من کمک کنی تا صدایم را پیدا کنم؟

[صفحه 8]

بزار تو حال خودم باشم. در حال تمرین هستم. من برای کمک به امثال شما خیلی مهم و مشغول هستم. برو یکی از ویولن های
کوچک را ببین. آنها رشته های کوتاه تری دارند و چیزهای کوچک را دوست دارند. چارلی ویولن سل غرغر کرد.

[صفحه 9]

"نزد موزی برمی گردد و می گوید: او خیلی خوب نبود TT
همه سازهای زهی مانند چارلی ویولن سل نیستند، TT: موزی می گوید

[صفحه 10]

ناگهان باکستر باس فریاد می زند: هی مرد، نگران نباش - خوب باش! همه ما اینطور نیستیم رفیق! همه با هم کنار می آییم! خوب
«همه با هم کنار می آییم Bassland حداقل اینجا در

[صفحه 11]

،لطفاً همه سازهای زهی را بر اساس اولین سازهایی که ملاقات می کنید قضاوت نکنید. با این حال، TT: و ویولا ویولا می افزاید، چارلی گفت که باید با ویولن ها صحبت کنید. آنها بالا و سریع بازی می کنند و گروهی خوب و دوستانه هستند

[صفحه 12]

بنابراین موزی و تی تی به ملاقات لورتا ویولن می روند و موزی می گوید: «سلام، لورتا. این دوست جدید من است و این اولین تمرین او است، اما او نمی تواند صدای خود را پیدا کند. صدایی نداری؟ چرا وقتی صدایی نداشته ام یادم می آید. اما بعد راز صدایم را پیدا کردم.»
"می پرسد، "راز صدای شما؟ TT
«بله، برای من راز تعظیم من بود. در اینجا، شما آن را امتحان کنید. آرشه باعث می شود موسیقی از درون شما بیرون بیاید"

[صفحه 13]

کمان را به لورتا می دهد و TT. کمان را می گیرد و شروع به حرکت آن در سمت راست خود می کند، اما صدایی نمی آید TT بنابراین
«می گوید:» ممنون خانم ویولن. فکر نمی کنم کمان راز صدای من باشد
نگران نباشید. شما صدای خود را پیدا خواهید کرد. میدونی چیه؟ من و تو الان با هم دوستیم. به محض اینکه صدای خود را، TT "
را به بادهای جنگلی نمی دهی. من مطمئن هستم که آنها TT پیدا کردید، می توانید برگردید و در هر زمان با ما بازی کنید. موزی، چرا
«بسیار خوشحال خواهند شد که به شما کمک کنند»

[صفحه 14]

"در حالی که آنها برای رفتن روی می آورند، موزی به تی تی می گوید: "آیا الان احساس بهتری داری؟
می TT «بله، دارم. لورتا و دوستانش با من خوب و مهربان بودند، حتی بیس بیس هم خوب بود. من همه آنها را دوست داشتم»
گوید.

[صفحه 15]

علامت می دهد که خود را معرفی کند. و تی تی می گوید: «ببخشید TT موزی به سمت اولین کلارینت صندلی اشاره می کند و به
"خانم. اسم من مثلث کوچک کوچک است. من دنبال صدایم هستم میشه به من کمک کنید؟

[صفحه 16]

ریدا کلارینت می گوید: «تو کمی اعصاب داری! شما یک مثلث هستید. شما متعلق به پشت ارکستر هستید. آیا می دانید چرا در پشت
«ارکستر مثلث می گذارند؟ چون تو مهم نیستی! بزار تو حال خودم باشم. برو جای خودت باش در ردیف عقب

[صفحه 17]

با احساس طرد شدن، تی تی به سمت موزی برمی گردد و موزی می گوید: «دوست کوچک بیا. من می خواهم با سه بادی چوبی آشنا
«شوید: بیلی جو پیکولو، اولیویا اوبوئه و هابسون باسون. فکر می کنم ممکن است به شما کمک کنند صدایتان را پیدا کنید

[صفحه 18]

«آنها با هم می روند و موزی می گوید: "این دوست من، تی تی است. او تازه وارد ارکستر شده است و باید صدایش را پیدا کند
بیل یعنی جو پیکولو به سرعت جیک می زند: «هی، پسر کوچولو! فقط 10 ثانیه طول کشید تا صدایم را پیدا کنم. فکر می کنید
«بتوانید آن رکورد را شکست دهید؟

[صفحه 19]

اولیویا اوبو با آرامش می گوید: «به بیلی جو، تی تی اهمیتی نده. پس شما به دنبال صدای خود هستید؟ خوب، هر کدام از ما صدای
خود را در اعماق خود داریم. نی راز بسیاری از ما در این بخش است. اینجا، تی تی، نی من را امتحان کن. شاید این راز صدای تو
باشد.»

و هابسون باسون اضافه می کند: «بله، این همیشه برای من کار می کند! نی ها تمام دنیا را به ارتعاش در می آورند و زنده می شوند. «ادامه دهید و امتحان کنید - آسان است! یکم بهش بده

[صفحه 20]

تی تی نی را می گیرد، در دهانش می گذارد و می دمد. صدای دمیدن (اما صدایی نمی آید. بنابراین تی تی را به خانم اوبوی پس می دهد و می گوید: "از شما متشکرم، خانم اوبو، شما بسیار مهربان هستید. نی راز نیست. نی برای شما زیبا کار می کند، اما برای من کار نمی کند.»

تو صدایت را خواهی یافت، می دانم که خواهی یافت. در اینجا یک ایده است. شما از فلز ساخته شده اید! چرا شما و موزی " «!بخش برنج را امتحان نمی کنید؟ آنها دقیقاً در کنار ما هستند

[صفحه 21]

،راه می رود و به شاخ های براق، ترومپت ها و ترومبون ها نگاه می کند TT همانطور که

[صفحه 22]

او به طور تصادفی به یک ساز بسیار بزرگ برخورد می کند. تی تی با قلدر ارکستر، مکس توبا برخورد کرده بود. مکس توبا غرغر «! می کند، «مواظب باش کجا می روی، ای پیپ کوچولو! از اینجا برو بیرون قبل از اینکه تو را از اینجا منفجر کنم

[صفحه 23]

و موزی می گوید: «مکس توبا، این مهربان نبود. منظور او هیچ آسیبی نبود. این یک تصادف بود. این اولین روز اوست و او به دنبال «صدایش است

همانطور که پوست برنجی براق مکس توبا از خجالت قرمز می شود، زمزمه می کند و ناله می کند و گلویش را صاف می کند و می گوید: «آههه، برای این موضوع متاسفم. به هیچ کس جز خودم فکر نمی کردم. هی! شاید آن ترومبون لغزنده و کشویی بتواند به «.شما کمک کند صدایتان را پیدا کنید

[صفحه 24]

خوب به یاد داشته باشید که موزی می گوید همیشه مهربان باشید، تی تی صاف می ایستد و به مکس توبا می گوید: «از شما برای این پیشنهاد متشکرم، آقای توبا. شما خیلی بزرگ و درخشان هستید. من می روم ترومبون را ببینم و از او می پرسم که آیا می تواند به من «.کمک کند تا صدایم را پیدا کنم «.گراف مکس توبا نرم شد و گفت: «خوشحالم. موفق باشی، بچه، و به ارکستر خوش آمدی

[صفحه 25]

"موزی از تی تی می پرسد: "آیا دقت کردی که چگونه مهربانی ات به تغییر آهنگ مکس کمک کرد؟

[صفحه 26]

درست در همان لحظه رامون ترومبون می گوید: «هی رفیق، به اینجا سر بزن. من رامون هستم کل بخش برنجی گوشت گاو همراه «.شما نیست

"...سپس آوا هورن می گوید: «به دنبال صدایت می گردی؟ راز صدای ما هوای زیاد و دهانی است. گوش کن

[صفحه 27]

من دونالد ترومپت هستم، در مورد همه چیز چیزهای زیادی می دانم! رامون، دهن تو به تی تی بده! شاید این راز صدای او باشد. تنها «.کاری که باید انجام دهید این است که لب هایتان را وزوز کنید و به شدت باد کنید

[صفحه 28]

دهان گیر را می گیرد و می زند و می زند و می زند. اما صدایی نمی آید. تی تی ناامید شده، دهنی را به رامون ترومبون TT بنابراین برمی گرداند و می گوید: «متشکرم، رامون، اما قطعه دهانی برای من کار نمی کند. برای شما و دوستان برنجی شما عالی عمل می کند.» صدای همه شما خیلی خوب است! براق بودن و حضور در این ارکستر باعث افتخار من است

[صفحه 29]

همانطور که آنها از آنجا دور می شوند، موزی به تی تی می گوید: «من به شما افتخار می کنم که با صدای بلند تلاش کردید و با رامون و همه سازهای برنجی مهربان بودید. مهربانی شما باعث می شود دیگران احساس خوبی داشته باشند تی تی می گوید: «مهربان بودن هم به من احساس خوبی می دهد. در حالی که تی تی از مهربانی خود نسبت به سازهای دیگر احساس خوبی دارد، او همچنان نگران یافتن صدای خود است

[صفحه 30]

«او می گوید: «موزی، ما به رشته ها رفته ایم. ما به بادهای چوبی رفته ایم. ما به بخش برنج رفته ایم

[صفحه 31]

"کجای دیگر می توانیم به دنبال صدای من باشیم؟"

[صفحه 32]

اوه ها، یک جایی است که ما نرفته ایم. چرا قبلا به این موضوع فکر نکرده بودم؟ آنجا زنگ گاو من را نکه می دارند. بریم سراغ».

[صفحه 33]

سپس صدای جک تیمپانی را می شنوند که فریاد می زند: «تی تی مثلث، به اینجا برگرد مرد. به ردیف عقب خوش آمدید، جایی که اکثر ما در حین ساخت موسیقی می ایستیم و حرکت می کنیم. من در مورد شما شنیده ام کلمه این است که شما ساز کوبه ای جدیدی هستید که به دنبال صدای شماست. شما جای درست آمده اید؛ در اینجا پرکاشن صحبت می شود. به دوستانم گوش کن من یک ایده دارم، چرا برای دیدن بهترین دوست من، کادنس، نمی روید. هی، کادنس! من از شما می خواهم که مثلث داغ جدید را ملاقات کنید. او روح مهربان و سرشار از استعداد است. به او کمک کنید تا وارد عمل شود

[صفحه 34]

موزی و تی تی برای ملاقات با کادنس اسنپر درام، از خانواده معروف درام، می روند. کادنس با گفتن این جمله از آنها استقبال می کند: سلام تی تی، من کادنس هستم. من در گروه های بزرگ، گروه های کوچک، گروه های راهپیمایی و گروه های راک بازی کرده ام. به».

«ریتم من و دوستانم گوش کن

"WOW!" و دوستانش شگفت زده شده است، می گوید Cadence که از تمام صداهای TT و آیا می دانی که بسیاری از این صداها توسط "یک نوترهای باحال" درست مثل شما تولید می شوند؟ TT، می گوید: "بله Cadence این می تواند راز TT. سپس کادنس به کوبنده کوچکی که در نزدیکی آن خوابیده است اشاره می کند و می گوید: «آن را بررسی کنید. صدای شما باشد

[صفحه 35]

«!تی تی کوبنده را برمی دارد و می گوید: «پیداش کردم. من صدایم را پیدا کردم

.موزی با خوشحالی غوغا کرد زیرا دوستش چیزی را که در جستجوی آن بود پیدا کرده بود ... راز صدای او. تی تی دیگر نمی ترسید

[صفحه 36]

بخش های مختلف ارکستر مشغول تمرین قطعات خودشان بوده اند، اما بیایید ببینیم وقتی همه را کنار هم بگذاریم چه می شود

[صفحه 37]

موزی از شما می‌خواهد که به یاد داشته باشید، وقتی مهربان هستید، احساس خوبی دارید، شخصی که با او مهربان هستید احساس خوبی دارد... و هرکسی که مهربانی شما را می‌بیند نیز احساس خوبی دارد! می‌بینید، مهربانی به ما کمک می‌کند تا همه با هم بازی کنیم و موسیقی زیبایی بسازیم... مهم نیست که چقدر متفاوت باشیم